



مرکز تحقیقات اسلامی

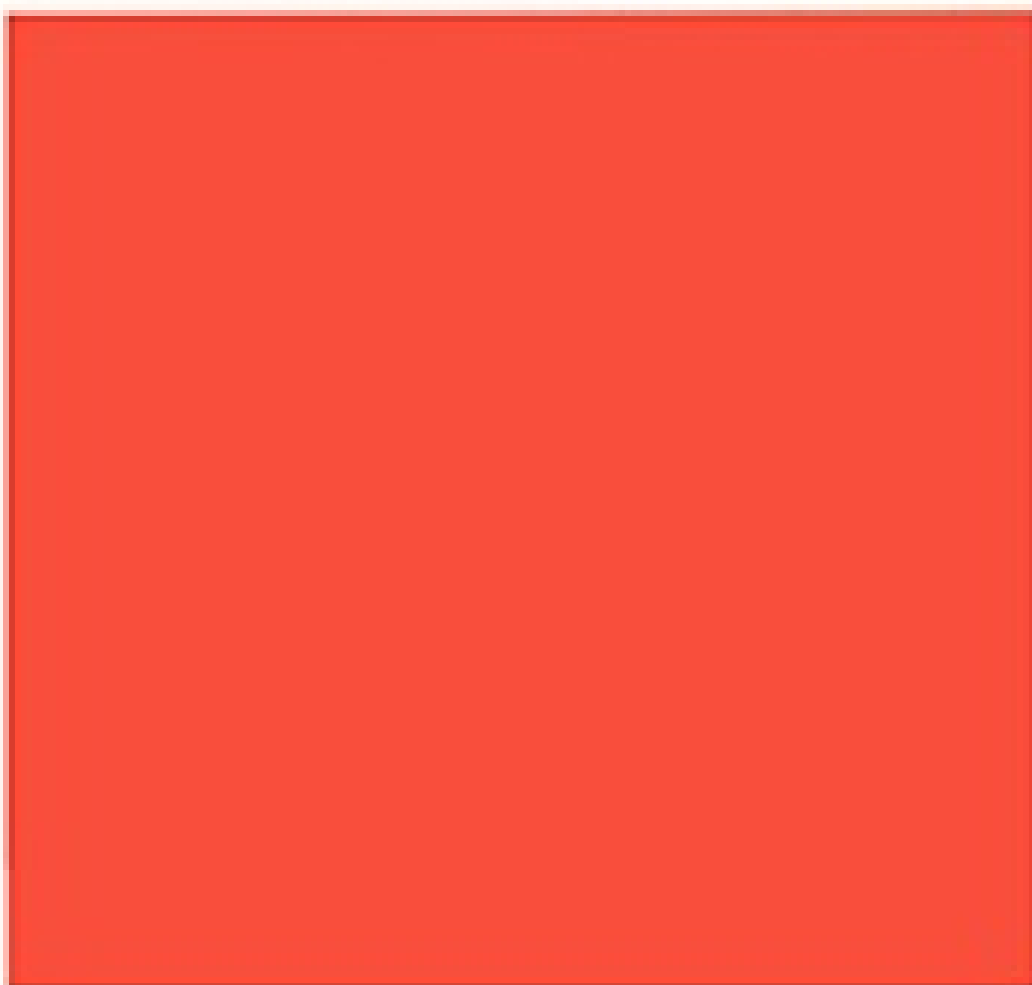
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کتابخانه ملی افغانستان اسلام آباد پاکستان

چهار مصرع سرخ

مجموعه رباعی باغی شوریانی

روزبه فداقی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهار مصراع سرخ: مجموعه رباعی های عاشورایی

نویسنده:

روزبه فروتن پی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	چهار مصرع سرخ : مجموعه رباعی های عاشورایی -
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۷	فهرست مصالب
۱۹	دیباجه
۲۱	پیش گفتار
۲۴	فصل اول: شخصیت ها
۲۴	۱. سرور آفتاب؛ حضرت امام حسین علیه السلام -
۲۴	بوسه گاه دریا
۲۴	سرسبزترین بهار
۲۴	محدوده عشق
۲۵	نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله
۲۵	مویه های عاشورایی (۱)
۲۵	مویه های عاشورایی (۲)
۲۷	قرآن می خواند
۲۷	کویر
۲۷	گودال
۲۸	در باغ سپیده
۲۹	در اوج عطش
۲۹	آهنگ عطش
۲۹	ماه نيزه ها
۳۱	تجسم قیام
۳۱	مقتدا

- ۳۱ لہجہ خون
- ۳۲ سرودن قطعہ سرخ
- ۳۳ آبِ آور
- ۳۳ خون آفتاب
- ۳۳ یکُ جرعه زُلالِ آب
- ۳۵ خورشید
- ۳۵ مخملِ خون
- ۳۵ آیینہ کُناری
- ۳۵ درسِ خون
- ۳۷ پیشانیِ خونین
- ۳۷ حنجرہ حق طلب
- ۳۷ نہ
- ۳۹ عشق می آید
- ۳۹ ہم رنگِ شفق
- ۳۹ بر سرِ چمن
- ۳۹ غربت
- ۴۱ ای کاش!
- ۴۱ خورشیدِ خونین
- ۴۱ آرزو
- ۴۳ سرفرازی
- ۴۳ غبطہ
- ۴۳ خدایِ عشق
- ۴۳ شوقِ ماہ
- ۴۵ دشنہ خون
- ۴۵ اشکِ گلاب
- ۴۵ چلچراغ

۴۷	کربلای دل
۴۷	گُلِ نِی
۴۷	غروب
۴۷	مجلس ختم
۴۹	طفیل عشق
۴۹	فریاد حسین
۴۹	پیراهنِ زخم
۵۱	وارث آب
۵۱	حنجره سپید (به سیدالشهداء علیه السلام)
۵۱	معبّر آفتاب
۵۲	آتش عطش
۵۳	نماز
۵۳	وقف
۵۳	همواره پرنده باش
۵۵	باغ خون آلود نسترن
۵۵	وداع
۵۵	کو شیردلی...!؟
۵۶	اگر برخیزد!
۵۷	لبخند
۵۷	حرم به فریاد آمد
۵۷	قنوت
۵۹	در ساحت چمن (برای خون به ناحق ریخته خدا در کربلا)
۵۹	رباعی ناقابل
۵۹	پایان سرود (برای امام حسین علیه السلام)
۶۰	خرمن لاله های پر پر
۶۱	شبستان حسین

۶۱	احرام شهادت و بلا
۶۱	عاشورایی ۱
۶۲	عاشورایی ۲
۶۲	عاشورایی ۳
۶۲	عاشورایی ۴
۶۲	عاشورایی ۵
۶۵	عاشورا
۶۵	سجاده سبز شکر
۶۶	۲. سقای کربلا؛ حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
۶۶	شرمنده توست
۶۶	خُنکای آب
۶۶	سه حرف عشق
۶۸	تقدیم تو کرد
۶۸	کشتی شکسته
۶۸	از پا ننشست
۷۰	آبروی دریا
۷۰	سرو تماشایی
۷۰	در محضر آفتاب
۷۱	نماز آیات
۷۲	تشنه برگشت
۷۲	بی دست
۷۲	دجله خون
۷۴	مشک گریست
۷۴	اسطوره قلم (برای حضرت ابوالفضل علیه السلام)
۷۴	چراغ راه
۷۵	سقای شهید

۷۶	اعجاز
۷۶	حماسه ناب
۷۶	نبض شط
۷۸	باغ نگاه
۷۸	جنگاور حق پرست
۷۸	آئینه احساس
۷۹	نخل خونین
۸۰	ای مرد
۸۰	شرم آب
۸۰	کوی عشق
۸۲	تصویر آفتاب
۸۲	ای مرد!
۸۲	یک قافله تشنگی
۸۴	آرزوی سقایی
۸۴	اشک و مشک
۸۴	برادر را خواند
۸۶	خورشید دریا
۸۶	زالال کوثر
۸۶	الله الله
۸۸	مضمون غریب
۸۸	قلم شد دستم
۸۸	کنار دریا جان داد
۸۹	رود جاری
۹۰	بوسه!
۹۰	اسباب شفاعت
۹۱	۳. بانوی ایثار و حماسه؛ زینب علیها السلام

- خورشید ولا ۹۱
- دشت کربلا ۹۱
- مرکبِ بی سوار ۹۱
- چراغِ سفر ۹۲
- وزیرِ عشق ۹۳
- کوچه های بن بست ۹۳
- زینب علیهاالسلام ۹۳
- فرماندهی بهار (به سکینه خاتون علیهاالسلام) ۹۵
- ای روح بزرگ ۹۵
- فریاد سرخ عاشورا ۹۵
- خطبه توفانی ۹۷
۴. سید الساجدین؛ امام سجاد علیه السلام ۹۷
- شعله تب (نذر حضرت سجاد علیه السلام) ۹۷
- هُرم تب ۹۷
- سرگرم شد آتش..... ۹۸
۵. رعنا جوان؛ حضرت علی اکبر علیه السلام ۹۹
- یاری ۹۹
۶. شش ماهه شیعه؛ حضرت علی اصغر علیه السلام ۹۹
- جواب! ۹۹
- پاره قرآن ۱۰۱
- قنداقه ۱۰۱
- جانبازی ۱۰۱
- غنچه پژمرده ۱۰۳
- لالایی! ۱۰۳
- دفترِ گُل ۱۰۳
۷. قربانی عشق؛ قاسم بن حسن علیه السلام ۱۰۵

- ۱۰۵ قربانی عشق
- ۱۰۶ ۸. مسلم بن عقیل؛
- ۱۰۶ سفیر آفتاب
- ۱۰۶ سربه دار
- ۱۰۷ ۹. خُز بن یزید ریاحی؛
- ۱۰۷ آزاده عشق
- ۱۰۷ نادم آگاه
- ۱۰۷ قافله عشق (به یاد خُز ریاحی)
- ۱۰۸ ابر سیه (به یاد خُز ریاحی)
- ۱۰۹ شرمنده تو
- ۱۰۹ اسباب سرافرازی
- ۱۱۰ ۱۰. عابِس
- ۱۱۰ غسل در خون (نذر جناب عابِس)
- ۱۱۰ چرخ در خون!
- ۱۱۰ عریان تر از این؟! -
- ۱۱۲ ۱۱. غلام سپیدروی عاشورا؛
- ۱۱۲ جون
- ۱۱۲ روسپید
- ۱۱۳ ۱۲. وَهَب
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ به عشق مولا
- ۱۱۳ رخصت
- ۱۱۵ فصل دوم: موضوع ها
- ۱۱۵ ۱. هفتاد و دو سوره
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ در دشتِ عطش

طواف	۱۱۶
سُرورِ آفتاب	۱۱۶
هفتاد و دو چشمه	۱۱۶
تلاوت	۱۱۷
عرشِ نبی	۱۱۸
پنجه آفتاب	۱۱۸
هفتاد و دو خورشید	۱۱۸
صلای سرخ عشق	۱۲۰
۲. شوقِ کربلا	۱۲۰
بی آنکه کنی مرا صدا...	۱۲۰
۳. تصویری از کربلا	۱۲۱
قتل گاه	۱۲۱
ذوالجناح	۱۲۱
سپیده جاری	۱۲۱
غربتِ معصوم!	۱۲۲
شیون	۱۲۳
فاصله تو با من	۱۲۳
محشور	۱۲۳
۴. شامِ غریبان	۱۲۵
شامِ غریبان	۱۲۵
۵. هجرانی	۱۲۶
عزای عشق	۱۲۶
مُرید	۱۲۶
پروازِ واژه ها	۱۲۶
طُرفه صدای عشق	۱۲۸
ساحلِ داغ	۱۲۸

این سوگ... ۱۲۸

تعبیر سرخ - ۱۲۹

کتاب نامه - ۱۳۱

کتاب - ۱۳۱

نشریه - ۱۳۲

درباره مرکز - ۱۳۳

چهار مصراع سرخ: مجموعه رباعی های عاشورایی

مشخصات کتاب

فروتن پی، روزبه، -

چهار مصراع سرخ: مجموعه رباعی های عاشورایی / گردآورنده روزبه فروتن پی؛ [برای] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. - قم: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.

۵۶ص. - (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۹۲۱)

ISBN ۹۶۴-۵۱۴-۰۲۹-۳ : ۳۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۵۵ - ۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. عاشورا - شعر. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ق. - شعر. ۳. شعر مذهبی - قرن ۱۴ - مجموعه ها. ۴. شعر فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه ها. الف. صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما. ب. عنوان .

۴ف۲ع / ۱۴۱۹۱ / ۰۸۳۱ PIR ۸فا

ص: ۱

اشاره

چهار مصراع سرخ (مجموعه رباعی های عاشورایی)

کد: ۹۲۱

گرد آورنده: روزبه فروتن پی

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ: برهان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۴۰۰

بها: ۳۵۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.IR

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نماپر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۹۶۴ISBN: ۹۶۴-۵۱۴-۰۲۹-۳-۵۱۴-۰۲۹-۳

ص: ۳

فهرست مصالب

تصوير

□

ص: ۴

تصوير

□

ص: ٥

درود بر چاووش گلگون عشق، چشمه های حیات و سفینه های نجات. سلام بی پایان بر سرخ ترین لاله هایی که در هنگامه فداکاری، نام حسین علیه السلام را سرخ گونه فریاد زدند و سر از لاله زار شهادت برآوردند و نام همیشه جاودان خود را در صحیفه تاریخ نگاشتند.

یادسپاری این رشادت ها در قالب کتاب، همچون گلستانی پر از گل های عطرآگین است و شعر در این گلستان چون شکوفه ای است که یکی پس از دیگری می شکفتد و مشام جان ها را عطرآگین می سازد. بی شک، گل واژه های عترت از بهترین و خوش بوترین گل های آفرینش اند و برچیدن دسته گلی از این بوستان، بسیار دشوار است.

عاشورا، مشرق عرفان است و منادی عزت و آزادگی؛ صحنه بشکوه بشریت و آزمایش بزرگ آفرینش و نمایش شگفت اشرف مخلوقات است. ای اهل بیت پیامبر رحمت! کدامین مرثیه را در سوگتان می توان سرود؛ کدامین داغ، مصداق مویه بر دست های جدا مانده از پیکر عباس است. کدامین اشک را در روضه سبز یادتان، طاقت نوحه سرایی است. با این حال، این آتش و عطش در رثای رباعی ها رخ نموده است. در گریستن مشک، عزم ساقی، نوای کودکان، خجالت فرات و سر به زیری نخل های علقمه و ندای «هل من ناصر» حسینی، صبر زینب، شجاعت حیدری و

سروده های این مجموعه برخی در کمال اوج اند و آن ساحت پاک و منزهی را که میان عاشق حقیقی و معشوق واقعی وجود دارد، به نمایش می گذارد و جلوه اصیل و باطنی عاشورا را که همواره برخلاف ظاهر غم گرفته آن، روشن و شفاف است، به پرده شهود می آورد. همان گونه که برخی دیگر از رباعی ها نیز به جلوه ظاهری عزا توجه دارد و بیشتر به صحنه هایی می پردازد که به جراحات دل و ریش کردن جان و تن می انجامد. هر دو رویکرد به یاری مجموعه آمده است تا با قریحه مناسب شعری و لطافت ذوقی و به کارگیری الحان مناسب، به کمال و جمال این اثر بیافزاید. باشد که عاشقان عترت طاهرین پذیرای این اثر باشند که نمی از یم و حبیبی از دریای بی کران کرامت اهل بیت علیهم السلام است. بی شک، اهتمام پژوهشگر ارجمند، جناب _روزبه فروتن پی_ و تلاش های برنامه سازان گرامی شایسته تقدیر است.

اِنَّهٗ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۷

شعر شیعی، مقوله‌ای در ادبیات دینی است که نقطه اوج آن را باید در «شعرهای عاشورایی» جست‌وجو کرد. «شعر عاشورایی» متعلق به مکان و زمان خاصی نیست، همان‌گونه که نهضت عظیم عاشورا تنها به سال ۶۰ و ۶۱ هجری محدود نمی‌شود. شعر عاشورایی - در حقیقت - انتشار پیام‌ها و پی‌آمدهای قیام کربلا در تمامی مکان‌ها و زمان‌هاست.

جهان امروز، سخت نیازمند عاشوراست. مردمان جهان امروز، اگر عاشورایی بیندیشند و عاشورایی زندگی کنند، جهان در یک تحول بزرگ و شگفت، به تحرک، آرامش و صلح پایدار دست می‌یابد؛ کاری که از بدو تاریخ بشر، تا کنون به منصفه ظهور نرسیده است.

شعر عاشورایی، پهنه‌ای بسیار وسیع و در عین حال، عرصه‌ای بس باشکوه است که از اندیشه‌های الهی و پویا بهره می‌برد. بدیهی است که بررسی و پرداختن به تمامی شعرهای عاشورایی ادبیات دیروز و امروز، در این نوشتار مختصر امکان‌پذیر نیست و نیازمند پژوهش گروهی و همه‌جانبه است.

«شعر عاشورایی»، پس از انقلاب، از نظر قالب و محتوا به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافت که در طول تاریخ ادبیات فارسی، نظیر و مانندی

برایش یافت نمی شود. شعرهای عاشورایی متقدمان، بیشتر در موضوع نوحه و ذکر مصیبت بود، ولی در شعر عاشورایی امروز، اندیشه و پیام، حماسه و پی آمدهای نهضت عاشورا متبلور شده که از نظر محتوا، بی سابقه است. همچنین این شعرها در قالب های جدید شعر امروز (شعر نیمایی، سپید و...) ارائه شده و از نظر نوع بیان و ساختار، بسیار تازه و متنوع است.

«رباعی» قالبی از شعر است که وزن آن، ساخته و پرداخته شاعران ایرانی است. برخی، ابداع «رباعی» را به «رودکی» نسبت می دهند. وزن رباعی، در عروض ادبیات عرب، یافت نمی شود و به شعر فارسی اختصاص دارد.

شاعران پارسی گوی، در طول تاریخ ادبیات فارسی، موضوع های گوناگونی را در چهار مصراع رباعی گنجانده اند. «رباعی» تا کنون محتوای غنایی، عرفانی، فلسفی، تعلیمی، دینی، حماسی، سیاسی، اجتماعی و حتی طنز را تجربه کرده است. در این بین، رباعی عاشورایی، زیرمجموعه بزرگی از رباعی دینی را تشکیل می دهد که به حق، می توان آن را فرزند خَلَفِ «شعر انقلاب» دانست.

رباعی های این مجموعه که از مجموعه شعرهای گوناگون و نشریات پس از انقلاب گردآوری شده، به مثابه قطره ای از دریا و - در حقیقت - گزیده ای از رباعی های عاشورایی امروز است. در انتخاب رباعی ها، تنها به آثار شاعران نسل اول انقلاب بسنده نشده و رباعی های نسل های بعد و

شاعرانِ جوان نیز در این گزیده، گنجانده شده است. رباعی های این مجموعه به دو فصل (شخصیت ها، تقسیم بندی موضوعی) تقسیم می شود و امید است این مجموعه که نذر حضرت امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلاست، مورد قبول حضرت حق قرار گیرد.

ص: ۱۰

فصل اول: شخصیت ها

۱. سرور آفتاب؛ حضرت امام حسین علیه السلام

بوسه گاه دریا

گهواره کودک تو تنهاست، حسین!
فریاد تو در گلوی صحراست، حسین!
با آنکه در آتش عطش می سوزی
لب های تو بوسه گاه دریاست، حسین!
عزت الله الوندی

سرسبزترین بهار

خونی که ز پیشانی او جاری شد
سرسبزترین بهار بیداری شد
آن سر که به روی نیزه ها گشت بلند
آئینه روشن فداکاری شد
محمد حسین امیدی

محدوده عشق

آن دم که سپیده از افق سر زده بود
امش ز میان دفترم پر زده بود

محدوده عشق را مشخص می کرد

تا بوسه به پیشانی خنجر زده بود

وحید امیری

نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله

آن سو نگران، نگاه پیغمبر بود

خورشید، رسول آه پیغمبر بود

ای تیغ پلید! می شکستی ای کاش

آن خنجره، بوسه گاه پیغمبر بود

ساعد باقری

مویه های عاشورایی (۱)

می رفتی و بوی جوی خون می آمد

فریاد گلی ز بوی خون می آمد

طفلی به کبودی افق های شهید

می سوخت در اشک و روی خون می آمد

مویه های عاشورایی (۲)

خورشید، سرش فتاده بر نیزه سرخ

با زخم دهان گشاده بر نیزه سرخ

زنهار که پای مال غفلت نشود

مهری که دلش نهاده بر نیزه سرخ

حییب الله بخشوده

ص: ۱۲

قرآن می خواند

آن جانِ ز جسم رسته، قرآن می خواند
با نای ز هم گُسته، قرآن می خواند
در طشتِ طلا، به بزمِ شب اندیشان
خورشید به خون نشسته، قرآن می خواند

کویر

مردی که سپاهِ درد و غم، یارش بود
چون لاله، به سینه، داغِ بسیارش بود
هُرمِ عطش و وسعتِ سوزانِ کویر
همسایه دیوار به دیوارش بود
عباس براتی پور

گودال

گودال که تشنه بود، خونش نوشید
از رگِ رگِ سنگ، باز خونش جوشید
تا خاطره اش ز یادها مان نرود
از درد، شفق، لباسی از خون پوشید
تقی پورمتقی (م - پاسدار)

بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز

خورشید، فرازِ نیزه ها مانده هنوز

ص: ۱۳

در باغ سپیده، بوته بوته گلِ خون

ز رونقِ دشتِ کربلا مانده هنوز

محمد پيله ور

در اوجِ عطش

در اوجِ عطش، عشق، تو را تنها خواست

یک قطره، دو چشم من از آن دریا خواست

دانی که چرا حنجرِ تو بوسیدم؟

بوسیدنِ حنجرِ تو را زهرا خواست

آهنگِ عطش

آهنگِ عطش، اگرچه در گوشش بود

پیراهنی از امید، تن پوشش بود

با شبنمِ اشک، رو به میدان می رفت

یک غنچه نشکفته در آغوشش بود

ماه نيزه ها

یک قافله غم، ز کربلا آوردم

صد شور و نوا، ز نینوا آوردم

بر روشنی تیره دلانِ کوفه

یک ماه، به روی نيزه ها آوردم

محمود تاري (ياسر)

ص: ۱۴

تجسم قیام

همواره تجسم قیام است حسین
در سینه عاشقان، پیام است حسین
در دفتر شعر ما، ردیف است هنوز
دل چسب ترین شعر کلام است حسین
معصومه جمهوری

مقتدا

عالم، همه، خاک کربلا بایدمان
پیوسته به لب، خدا خدا بایدمان
تا پاک شود زمین ز ابنای یزید
همواره حسین، مقتدا بایدمان

لهجه خون

گر بر ستم قرون، بر آشت حسین
بیداری ما خواست، به خون خفت حسین
آنجا که زمان، محرم اسرار نبود
با لهجه خون، سر گلو گفت حسین
زنده یاد سیدحسن حسینی

سرودن قطعه سرخ

آن روز که آهنگِ سفر داشت حسین

ص: ۱۵

از رازِ شهادتش خبر داشت حسین

از بهرِ سرودنِ یکی قطعه سرخ

هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین

آبِ آوَر

ای خونِ خدا! خدا بُودِ یاوَرِ تو

توحید، چه خوش نشسته در باوَرِ تو

خود چاره تشنه کامیِ اصغر کن

کافتاده ز پا، دو دستِ آبِ آوَرِ تو

عزیزالله خدامی

خونِ آفتاب

آن روز که از گلوی تو خون می ریخت

خون از رگِ آفتاب، گلگون می ریخت

این خونِ خدا بود که از رگِ تو

با جوششِ سرخِ عشق، بیرون می ریخت

احمد خوانساری

یکِ جُرعه زُلالِ آب

در باوَرِ شب، شهابِ بودن، عشق است

هم صحبت آفتاب بودن، عشق است
در کرب و بلا به روی لب های حسین
یک جرعه زلال آب بودن، عشق است

مژگان دستوری

ص: ۱۶

خورشید

در باغِ سپیده تا قدم زد خورشید
از داغِ دلِ شکفته، دم زد خورشید
با نیزه شبِ شکار، بر لوحِ فلق
خون نامه اختران، رقم زد خورشید

مخملِ خون

با جاریِ خونِ سر، وضو کرد و گذشت
گل را به گلاب، شست و شو کرد و گذشت
بر مخملِ خون، به سجده، سر چون بنهاد
بی پرده، به دست، گفت و گو کرد و گذشت

آینه گُناری

خنجر، چو به عاج خنجرش کاری شد
آینه پاکِ عشق، گُناری شد
از رنگِ رنگِ پاره پاره اش، خونِ خدا
با زمزمه «هو الاحد» جاری شد

درسی خون

در دشتِ عطش، لالهٔ صفت سوخت حسین

تا مشعلِ آزادگی افروخت حسین

ص: ۱۷

بر لوحِ فلک، تا به قیامت، نقش است

رسی که ز خون، به خلق آموخت حسین

احد ده بزرگی

پیشانی خونین

هم «حیّ علی الفلاح» او خونین بود

هم سجده بی سلاح او خونین بود

افسوس که چند ساعتی بعد نماز

پیشانی ذوالجناح او خونین بود

علی رضا دهقانان

حنجره حق طلب

جو بار زلالِ ربّنا بود لب

در حصرِ عبادتِ خدا روز و شب

ای چشمه آفتاب، یک دریا درد

فواره زد از حنجره حق طلبت

نه

گفتا: غمِ عشق کن برون، گفتی: نه

بگشای جریده فسون، گفتی: نه

آنکه که به پای مسلخت آوردند

جان دادی و با زبانِ خون، گفتی: نه

غلام رضا رحمدل

ص: ۱۸

عشق می آید

عشق است که سوی کربلا می آید

با پرچمِ خون و بانگِ «لا» می آید

تا نقش کند ستاره صبح سپید

بر قامتِ نیزه، سر جدا می آید

هم رنگِ شفق

هم رنگِ شفق، جامه ز خون پوشیدی

مانندِ سحر، به مرگِ شب، کوشیدی

تن را ز بلای عافیت کردی دور

از چشمه خون رنگِ خطر نوشیدی

یونس رنجکش

بر سرِ چمن

چون ابرم و بر سرِ چمن می گریم

بر حالِ تباهِ خویشتن می گریم

دیری است که در عزای جان سوزِ حسینی

می نالم و در غمِ حسن می گریم

غربت

در عشق، چرا به جان و تن فکر کنیم

ص: ۱۹

تا اوست چرا به خویشتن فکر کنیم

گلُ کرد حماسه حسین تا ما

یک لحظه به غربتِ حسن فکر کنیم

محمود سنجری

ای کاش!

ای کاش، پس از تو، فتنه، سر باخته بود

یا خانه در آغوشِ شَرَر، ساخته بود

ای کاش، به قولِ «خواجه»، بعد از تو، خدا

سمِ سفر از جهان، بر انداخته بود

محمد سنگری

خورشید خونین

در خون و غبار، نرگسِ مستش بود

بر سینه، نشسته دشمنِ پستش بود

وقتی که ز گودالِ برون آمد «شمر»

خورشید به خون نشسته در دستش بود

آرزو

بس خیمه که در حریقِ سرکش می سوخت

دامانِ یتیمانِ مشوش می سوخت

در آرزوی بوسه به لب های حسین

لب های فرات هم در آتش می سوخت

ص: ۲۰

سرفرازی

روزی که ستم، دست درازی می کرد
با خنجر، حنجرِ تو بازی می کرد
وقتی که سرت به منبرِ نیزه نشست
دیدند که نیزه، سرفرازی می کرد

غبطه

شد غرقه به خون، نگاهِ پیغمبرِ گل
لرزید فلک، ز آه پیغمبرِ گل
عمری است خورم غبطه بر آن خنجر، کو
زد بوسه به بوسه گاه پیغمبرِ گل

خدای عشق

از بس که گل و شکوفه پرپر کردی
پیراهنِ خاک را معطر کردی
وقتی که تنت فتاد از زین به زمین
چشمانِ خدای عشق را تر کردی

شوقِ ماه

برخاست نسیم و پیکرت را بوسید

آن حنجره ز خون تَرَت را بوسید
آن شب که سرت به نیزه، نورافشان دید
مه، خَم شد و از شوق، سرت را بوسید

دشنه خون

خاکِ حرمت، مُهرِ نماز است حسین
راه تو همیشه چاره ساز است حسین
ای خونِ تو دشنه بر گلوگاهِ ستم
از خونِ تو شیعه، سرفراز است حسین

اشک گلاب

عمری است که راهِ سرخِ تو می پوییم
با خونِ حماسه های تو می روییم
گردی که گرفته قبرِ شش گوشه تو
فردا به گلابِ دیدگان می شویم

چلچراغ

در دل، ز حسین، طرفه داغی دارم
زان داغِ پُر از شکوفه، باغی دارم

بیمم نبود ز قبر و تاریکی آن

از مهر حسین، چلچراغی دارم

ص: ۲۲

کربلای دل

تا ذکر حریم، مشتعل می آید
اشکم ز دو دیده، متصل می آید
با یاد حسین، عطر آگین شده است
اشکی که ز کربلای دل می آید

گل نی

نی گل ندهد، عقل، تجاهل کرده
از حیرت و شک خود تغافل کرده
این طرفه خیر، مرا معما شده است
در کرب و بلا چگونه نی، گل کرده؟

غروب

مه، خنجر آب دیده را می ماند
شب، یاغی آرمیده را می ماند
غلتیده به خون، میان گودال غروب
خورشید، سر بریده را می ماند

مجلس ختم

از دشت غروب، های و هو می آید

شب، مضطرب و پریشِ مو می آید

ص: ۲۳

از مجلسِ ختمِ جان‌گدازِ خورشید
مهتاب، پریده رنگ و رو می‌آید
محمد رضا سهرابی نژاد

طفیل عشق

ما حلقه به گوشِ عشقِ روح افزایم
سرمست ز شورِ جامِ عاشورایم
گشتیم چو قطره، محو در عشقِ حسین
اکنون به طفیلِ عشقِ او دریایم

فریاد حسین

ای گرم، دلت ز شعله یادِ حسین
وی بر شده از نای تو فریادِ حسین
بر خلقِ ستم دیده مبارکِ بادا
روزِ تو که هست روزِ میلادِ حسین
محمود شاهرخی

پیراهنِ زخم

چون باده نابِ عاشقی را نوشید
پیراهنِ سرخِ زخم، بر تن پوشید
آن روز، به رگمِ تشنگی، لحظه وصل

صد چشمه نور، از دو چشمش جوشید

آرش شفافی

ص: ۲۴

وارث آب

از حجمِ گلو، شراب را دزدیدند
از وارثِ آب، آب را دزدیدند
آن گاه که از عطش، زمین لب واکرد
مهریه آفتاب را دزدیدند

حنجره سپید (به سیدالشهداء علیه السلام)

یک سلسله موی بید، قربانی تو
یک دشت پُر از شهید، قربانی تو
نیلوفر عشق! آی ای لادنِ سرخ!
یک حنجره سپید، قربانی تو
سیدعلی شفیعی

معبّر آفتاب

می رفتی و ابر دیده، بارانی تو
بر نیزه، سر شریف و نورانی تو
گل های هزار واژه خم می گشتند
در معبر آفتابِ قرآنی تو
بهمن صالحی

آتش عطش

می رفت و به راه، چشم می دوخت فرات

آن روز که چون ستاره، افروخت فرات

ص: ۲۵

ای کاش، حسین هم لبی تر می کرد
در آتشِ این عطش چه می سوخت فرات
مهدی طهوری

نماز

شمعی است که سوز و ساز را ترک نکرد
راهِ خطرِ حجاز را ترک نکرد
این عشق، چه عشقی است که در جنگ، حسین
سر داد، ولی نماز را ترک نکرد
زنده یاد سید محمد عباسیه کهن

وقف

خود را به خلوص، بسته ات می کردم
مصلوبِ نگاه خسته ات می کردم
ای کاش، خدا هزار دل می دادم
تا وقفِ دلِ شکسته ات می کردم
سیدضیا قاسمی

همواره پرنده باش

با خیلِ ستاره، فوج در فوج، بمیر

طغیان کن و با ترنم موج، بمیر

این است به روی نیزه، پیغام حسین

همواره پرنده باش و در اوج، بمیر

محمد کامرانی اقدام

ص: ۲۶

باغ خون آلود نسترن

می آمد و جسم بی کفن، خون آلود

از زخمِ شَرَر، تمام تن، خون آلود

تنها نه دلِ شقایق از داغش خون

سرتاسرِ باغِ نسترن، خون آلود

شیرین علی گلمرادی

وداع

با کعبه، وداع آخرین بود و حسین

چون اهلِ حرم، کعبه، غمین بود و حسین

بشکوه ترین لحظه، تداعی می شد

تکبیرِ نمازِ واپسین بود و حسین

کو شیردلی...!!

کو شیردلی که پنجه با شیر زند؟

بی حمله، ره هزار نخجیر زند؟

ماند به تو خورشید، اگر بخروشد

ماند به تو شیر، اگر که شمشیر زند

اگر برخیزد!

از قهر تو، شاهینِ قَدَر، پر ریزد

ص: ۲۷

وز هیبتِ تو، شیرِ قضا بگریزد
ماند به تو کوه، اگر به رفتار آید
دریا به تو می ماند، اگر برخیزد

لبخند

باید دلِ خود به عشق پیوند زدن
دم از تو - تو ای خونِ خداوند - زدن
از تو، ره و رسمِ عشق باید آموخت
وز اصغرِ تو، به مرگ لبخند زدن

حرم به فریاد آمد

چون دردِ تو دید، غم به فریاد آمد
وز ماتمِ تو، الم به فریاد آمد
زهرا به وداعِ تو چنان زار گریست
کز حالت او، حرم به فریاد آمد

قنوت

صد دجله خروش، در سکوتش جاری است
گلُ نغمه «لا» در ملکوتش جاری است
مردی که عطش، از او بلند آوازه است

صد رشته قنات، در قنوتش جاری است

محمد علی مجاهدی

ص: ۲۸

در ساحت چمن (برای خون به ناحق ریخته خدا در کربلا)

چون لاله، به ساحتِ چمن می سوزم

با یادِ تو پاره پاره تن می سوزم

در حسرتِ بوسه ای که خنجر، آن روز

بر حلقِ تو زد، هنوز من می سوزم

رباعی ناقابل

لب تشنه به خاکِ عشق، کردی منزل

لب تشنه، ولی هزار دریا در دل

گفتم: به غمت، قصیده ای ساز کنم

دیدم شده یک رباعی ناقابل!

جواد محقق

پایان سرود (برای امام حسین علیه السلام)

او روزِ شهودِ خویش را می دانست

گودالِ فرودِ خویش را می دانست

چون شاعرِ چیره ای از آغازِ سخن

پایانِ سرودِ خویش را می دانست

محمد رضا محمدی نیکو

خرمن لاله های پرپر

گر سر ندهد حسین، با سر چه کند؟

ص: ۲۹

با خرمنِ لاله های پر پر چه کند؟
گیرم که به خیمه، مشکِ آبی هم بود
با دست بریده برادر چه کند؟
غلام رضا مرادی

شبستان حسین

مه، بارقه ای است در شبستان حسین
شب، حادثه ای ز دردِ پنهانِ حسین
هر صبح، ز دامنِ افق، خون آلود
خورشید، بر آید از گریبانِ حسین
مشفق کاشانی

احرام شهادت و بلا

خونِ من و هر دو دیده، خویشاوندیم
در ریختنِ اشک، سخاوتمندیم
در راهِ تو یا حسین ما از دل و جان
احرامِ شهادت و بلا می بندیم
امیر علی مصدق

از خونِ تو شمشیر، وضو بگرفته است

مرگ از تو هزار آبرو بگرفته است

زان باده خونین که تو بر لب زده ای

ص: ۳۰

آتش به دل جام و سبو بگرفته است

عاشورایی ۲

مرگ تو، تمسخرِ ستم کاری بود

رزم تو، نهایتِ فداکاری بود

خورشیدِ زمانه بوده ای در همه عمر

مهر تو میانِ عاشقان جاری بود

عاشورایی ۳

الحق که به ما درسِ وفا داد حسین

هر چیز که داشت بی ریا داد حسین

یعنی که: تأملی کنید ای یاران!

آن هستی خود ز کف چرا داد حسین؟

عاشورایی ۴

تیغ از رُخ او ز ترس، گریان گردید

مرگ از نگهش، به خویش، لرزان گردید

آوخ، چه سیه کاری و ننگی ابدی

از مرگِ حسین، سهمِ انسان گردید

عاشورایی ۵

از بهر ستیز و مرگ، آماده شوید

در محضر عشق دوست، افتاده شوید

ص: ۳۱

از خونِ حسین بشنوید این پیغام

در طولِ زمان، همیشه آزاده شوید

سیدهاشم نبی زاده

عاشورا

آن روز، ز دشتِ کربلا خون بارید

از ابرِ سیاهِ نینوا خون بارید

آن لحظه که شد شهید، فرزندِ رسول

از زخمِ دل ستاره ها خون بارید

هادی وحیدی

سجاده سبز شکر

وقتی که شکسته دل، دعا می کردی

سجاده سبز شکر، وا می کردی

حتی دلِ سنگ هم به داغِ تو گریست!

آن دم که خدا، خدا، خدا می کردی

سیده راضیه هاشمی

۲. سقای کربلا؛ حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

شرمنده توست

ای تشنه لبی که آب، شرمنده توست
تا صبحِ جزا، سحاب، شرمنده توست
در اوجِ عطش، گذشتی از آبِ فرات
و الله که انتخاب، شرمنده توست
حسن احمدزاده

خُنکای آب

او غربتِ آفتاب را حس می کرد
در حادثه، التهاب را حس می کرد
بی تابِ کودکانش آتش می زد
وقتی خُنکای آب را حس می کرد
محمدحسین امیدی

سه حرف عشق

ای ساقی سرمست ز پا افتاده!
دنبالِ لب، آبِ بقا افتاده
دست و علم و مشک، سه حرفِ عشق است
افسوس، ز هم، این سه جدا افتاده!

علی انسانی

ص: ۳۳

تقدیم تو کرد

بر کند دل از جهان و تقدیم تو کرد
خون ریخت ز دیدگان و تقدیم تو کرد
ون تیر، به مشک خورد و رفت آب ز دست
بر دست نهاد جان و تقدیم تو کرد

کشتی شکسته

تا ماه، اسیر پنجه غم شده بود
خورشید، سیاه پوش ماتم شده بود
توفان زده کشتی نجات امت
بشکسته کنار نهرِ علقم شده بود
عباس براتی پور

از پا نشست

بر دامن او گرد مدارا نشست
سقا، نفسی ز کار خود وا نشست
هر چند قلم شد علم بازوی او
با دست بریده، باز از پا نشست
تقی پورمتقی (م - پاسدار)

آبروی دریا

مردی که به جست و جوی دریا می رفت

با شکوه به گفت و گوی دریا می رفت

هنگام نزول اشک از دیده مشک

دیدند که آبروی دریا می رفت

زکریا تفعلی

سرو تماشایی

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است

این رسم، ز حضرت غم آموخته است

ای سرو تماشایی ایمان، عباس!

دل، شعله به شعله، در غمت سوخته است

در محضر آفتاب

در محضر آفتاب، جان می دادی

در آتش التهاب، جان می دادی

آن روز، به دشت کربلا، ای عباس!

لب تشنه، کنار آب، جان می دادی

مجتبی تونه ای

نماز آیات

تا جنگلی از تیغ، بر او راه گرفت

بارانِ هر آنچه زخم، ناگاه گرفت

ص: ۳۵

خورشید! بر او نماز آیات بخوان

در علقمه، از خون، رخ آن ماه گرفت

محمدعلی حضرتی

تشنه برگشت

یک باره چو مهر، شعله ور گشت عباس

سوزنده تر از خشم شرر گشت عباس

ایاد لب خشک جگر گوشه عشق

از شط فرات، تشنه برگشت عباس

بی دست

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت

بر تن، زره از ستاره پوشید و گذشت

بی دست، کنار شط خونین فرات

خورشید صفت، به شب خروشید و گذشت

دجله خون

آن شیر که فرمانده لشکر گردید

سقای گل سرخ پیمبر گردید

تفتیده جگر، برون شد از شط فرات

در دجله خونِ خود شناور گردید

ص: ۳۶

مشک گریست

بر تشنه لبان، دجله بی تاب، گریست
چون چشم فرات، مشک پُر آب، گریست
در دامن کهکشانی دشتِ عطش
خورشید، کنارِ نعشِ مهتاب، گریست
احد ده بزرگی

اسطوره قلم (برای حضرت ابوالفضل علیه السلام)

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای
یک لاله، ز باغِ عشق، کم شد ای وای
بر مصحفِ خون، رسولِ تاریخ نوشت
اسطوره والقلم، قلم شد ای وای
غلام رضا رحمدل

چراغ راه

هر چند چراغِ ماه، سوسو بزند
با عشق، کدام صخره، پهلو بزند؟
برخاست، صلا به تشنگان داد و فرات
برخاست که بوسه بر لب او بزند

سقای شهید

آن لحظه که می پرست از دست نداد

نازی است که چشم مست از دست نداد

ص: ۳۷

تا دست نداد دامنِ عشقِ شریف

سقای شهید، دست از دست نداد

اعجاز

طفلانِ حرم، تو را توان می دادند

یعنی: به قدم های تو جان می دادند

می آمدی و فرشتگان بر لب رود

اعجاز تو را به هم نشان می دادند

حماسه ناب

او آمد و امواج تب و تاب آورد

با تشنگی اش، حماسه ای ناب آورد

او آمد و با آمدنی دیگرگون

یک دجله دریغ، بر لب آب آورد

نبض شط

آن روز که نبض شط، مشوش می زد

آن روز که آسمان صدایش می زد

سقای کبوتران لب تشنه عشق

هم دوش عطش، به آب و آتش می زد

باغ نگاه

ای سرو من! آن قد رسایت چه شده است؟

آن باغ نگاه دلربایت چه شده است؟

در دست تو بود، آب اگر آبی بود

سقای من، آه، دست هایت چه شده است؟

جنگاورِ حق پرست

جنگاورِ حق پرست، بر خاک افتاد

سرمستِ می «الست»، بر خاک افتاد

بر تشنه لبانِ خیمه ها ناله برید

عباس، بدون دست، بر خاک افتاد

محمود سنجری

آئینه احساس

توفان شد و شاخه گل یاس شکست

در دیده مرد، اشکِ الماس شکست

بر سینه مشک، تیر جان سوزی خورد

یک علقمه، آئینه احساس شکست

نخل خونین

آن نخل به خون تپیده را می بوسید

آن مشک ز هم دریده را می بوسید

خورشید، کنارِ علقمه خم شده بود

ص: ۳۹

دستانِ ز تن بُریده را می بوسید

ای مرد

تکبیر تو چون به گوش مرداب افتاد

صد رعشه ز خوف، بر دل خواب افتاد

وقتی که قدم به شط نهادی ای مرد!

از ترسِ تو لرزه بر تنِ آب افتاد

شرم آب

بسیار گریست تا که بی تاب شد آب

خون ریخت ز دیدگان و خوناب شد آب

از شدتِ تشنه کامی ات ای سقا!

آن روز، ز شرمِ روی تو، آب شد آب

محمد رضا سهرابی نژاد

کوی عشق

افراشت به کوی عشق، پرچم، عباس

در عشق، فشرده پایِ محکم، عباس

بی آب، از او گلشنِ دین شد سیراب

بی دست، گرفت دستِ عالم، عباس

تصویر آفتاب

در رودِ زمانه، پیچ و تاب افتاده است
خورشید، به خوف و اضطراب افتاده است
ظهر است و در آینه چشمانِ فرات
تصویرِ بلندِ آفتاب افتاده است
امین شیرازی

ای مرد!

ناگفته بسی مانده سخن ها، عباس!
افتاده علم به روی شن ها، عباس!
در خاک، بکار دست ها را ای مرد!
برخیز که عشق مانده تنها، عباس!
سید عبدالمجید ضیایی

یک قافله تشنگی

در خیمه، کسی خدا خدا می خواند
یک کودک تشنه لب، دعا می خواند
ای دست! چرا چرا به خاک افتادی؟
یک قافله تشنگی، تو را می خواند

آرزوی سقایی

شواقم و غیر من کسی ساقی نیست
در هیچ دلی، این همه مشتاقی نیست
در سینه ام، آرزوی سقایی هست
افسوس که دست در تنم باقی نیست
محمدجواد غفورزاده (شفق)

اشک و مشک

جز شُرُّ شُرِّ آبِ مشک، چیزی نشنید
جز چشم به خون نشسته خویش ندید
آن لحظه که مشک، گریه را پایان داد
با دستِ بُریده، از خودش دست بُرید
لب تشنه، برون شده است دریا ز فرات
او آمده دستِ خالی، اما ز فرات
پیداست ز حنجرش که در اوج عطش
نوشیده فقط کمی از آوازِ فرات

برادر را خواند

با زحمت بسیار، لبش را جنباند

با حنجرِ پاره اش برادر را خواند

خورشید به بالای سرش آمد و او

آغوش گشود و در همان حالت ماند

محمد کامرانی اقدام

ص: ۴۲

خورشید دریا

خورشید، میان آب دریا می رفت
مهتاب، به شام سبز رؤیا می رفت
در پیچک گلرنگ، تن زخمی عشق
بر دوش ستاره، رو به بالا می رفت
شیرین علی گلمرادی

زال کوثر

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند
در خشم تو، التهاب آذر دیدند
آن دم که حسین را برادر خواندی
در جاری تو، زال کوثر دیدند
محمدعلی مجاهدی

الله الله

آب و عطش، آن اراده را نرم نکرد
جز یاد خدا، دل تو را گرم نکرد
دستی که نشست در کمین دستت
الله الله، از خدا شرم نکرد
محمدجواد محبت

مضمون غریب

هرچند که مضمونِ غریبِ تنهاست

نامِ تو سرودِ موجِ موجِ دریاست

بالی ز علی است با تو، بالی ز حسین

پروازِ تو از غدیر تا عاشورا است

مصطفی محدثی خراسانی

قلم شد دستم

هنگامِ سفر، پیش قدم شد دستم

قربانیِ قامتِ عَلم شد دستم

تا نامه عشق را به خون بنگارم

در محضرِ وصلِ او، قلم شد دستم

جلال محمدی

کنارِ دریا جان داد

آن روز، غریبانه و تنها جان داد

پرورده آسمان، به صحرا جان داد!

اسرارِ شگفتِ عشق، معنا می شد

وقتی که عطش، کنارِ دریا جان داد

سید محمدحسن مؤمنی

رود جاری

زان دست که چون پرنده، بی تاب افتاد

بر سطحِ کرختِ آبِ ها تاب افتاد

ص: ۴۴

دستِ تو چو رود، تا ابد جاری شد
زان روی که در حمایت از آب افتاد
زننده یاد سلمان هراتی

بوسه!

دستی که بر آن دست خدا زد بوسه
صد حیف که شمشیر جفا زد بوسه
در کرب و بلا، حسین از روی زمین
برداشت و با قیدِ دوتا زد بوسه
حسین یاری

اسباب شفاعت

عباس! دلی که پایِ بستِ تو بُود
مشتاقِ لقای حق پرستِ تو بُود
امروز، چه کرده ای که فردا، زهرا
اسبابِ شفاعتش، دو دستِ تو بُود؟
شهاب یزدی

۳. بانوی ایثار و حماسه؛ زینب علیها السلام

خورشید ولا

زان فتنه خونین که به بار آمده بود

خورشیدِ «ولا» بر سرِ دار آمده بود

با پای برهنه، دشت ها را زینب

دنبالِ حسین، سایه وار آمده بود

حسین اسرافیلی

دشت کربلا

آن روز که خونِ عاشقان ریخت به دشت

دریای فرات، غرق در خون می گشت

دیدم که به دنبالِ حسینش زینب

سرتاسرِ دشتِ کربلا را می گشت

علی پورحسن آستانه

مرکبِ بی سوار

زینب ز فراق، باخبر می گردد

در آتش اشک، شعله ور می گردد

یک مرکبِ بی سوار و زخمی، در باد

با یالِ پریشان شده برمی گردد

محمود تازی (یاسر)

چراغِ سفر

بر مشرقِ نیزه، خواند زینب، قمرش

ص: ۴۶

شب در همه جا بود چراغِ سفرش
از ماه و ستاره، بیشتر می تابید
خورشید به خون تپیده ای بود سرش
عباس حداد کاشانی (حداد)

وزیرِ عشق

سرلشکرِ پیرِ عشق، افتاده به خاک
آن شیرِ دلیرِ عشق، افتاده به خاک
زد خواهرِ عشق، دستِ غم بر سر و گفت:
ای وای، وزیرِ عشق، افتاده به خاک
احد ده بزرگی

کوچه های بن بست

درها همه بسته بود، در قحطیِ مرد
فریاد، نشسته بود، در قحطیِ مرد
یک زن، شبِ کوچه های بن بست و غریب
مردانه شکسته بود، در قحطیِ مرد
محمد سنگری

زینب علیها السلام

در تشتِ طلا بود سرِ سردارش

زنجیر گران به گردنِ بیمارش

توفان شد و کاخِ ظلم را درهم کوفت

ص: ۴۷

با خطبه آتشینِ حیدر وارش

محمد رضا سهرابی نژاد

فرماندهی بهار (به سکینه خاتون علیها السلام)

دل سوزتر از هزار، آوایش بود

تا وسعتِ سبزه وار، هم پایش بود

هر چند عطش، سینه او را پُر کرد

فرماندهی بهار، بابایش بود

سید علی شفیعی

ای روح بزرگ

در صبرِ تو روحِ استقامت دیدند

آثارِ بزرگی و کرامت دیدند

آن دم که به پا خاستی ای روح بزرگ!

در قامتِ خطبه ات، قیامت دیدند

فریاد سرخ عاشورا

آن روز که شهر، از تو پُر غوغا بود

در خشم تو هیبت علی پیدا بود

آن خطبه پُر شور تو در کوفه و شام

فریادِ بلند و سرخِ عاشورا بود

خطبه توفانی

والایبی قدر تو، نهان نتوان کرد

خورشید تو را نمی توان پنهان کرد

توفندگی خطبه توفانی تو

کاخ ستم یزید را ویران کرد

محمدعلی مجاهدی

۴. سید الساجدین؛ امام سجاد علیه السلام

شعله تب (نذر حضرت سجاد علیه السلام)

تو رهبر هر چه رهنوردی، ای دوست

تو کعبه عشق هر چه مردی، ای دوست

چون شمع، برافروختی از شعله تب

با آنکه طیب هر چه دردی، ای دوست

هُرم تب

در خیمه اش از هُرم تب، افتاد آتش

زین شعله، به دامن شب، افتاد آتش

بنشست چو آتش به پرستاری او

در خرمن صبر زینب افتاد آتش

سرگرم شد آتش...

آگه چو شد از حالتِ بیماری او

دامن به کمر بست پی یاری او

ص: ۴۹

چون دید کسی بر سرِ بالینش نیست

سرگرم شد آتش به پرستاری او

محمدعلی مجاهدی

۵. رعنا جوان؛ حضرت علی اکبر علیه السلام

یاری

خونابه ز چشم ماه و اختر آمد

شمشیر چو بر تارکِ اکبر آمد

تا در برِ کشته پسر، جان ندهد

خواهر، پی یاری برادر آمد

جعفر رسول زاده (آشفته)

۶. شش ماهه شیعه؛ حضرت علی اصغر علیه السلام

جواب!

آن جمله چو بر زبانِ مولا جوشید

از نای زمانه، نعره «لا» جوشید

تنها ز گلوی اصغرِ شش ماهه

خون بود که در جوابِ بابا جوشید

پاره قرآن

این پرچمِ عشق است که بر دوشِ من است؟

یا پاره قرآن که در آغوشِ من است؟

نه، نه! بگذارید بگویم این کیست:

شش ماهه گُلِ سرخِ عطشِ نوشِ من است

محمدعلی حضرتی

قداقه

تیر آمد و غنچه سحر را بوسید

سیاره خون، قرصِ قمر را بوسید

در خیمه، حسین پیشِ چشمِ زینب

قداقه خونینِ پسر را بوسید

احمد ده بزرگی

جانبازی

هفتاد و دو آینه به سنگ آمده بود

زین جانبازی، مرگ، به تنگ آمده بود

فرزند علی و ننگِ سازش؟ هیئات!

شش ماهه شیعه هم به جنگ آمده بود

غنچه پژمرده

آن روز، تمام عرشیان آزرده
زان قوم که غنچه تو را پژمردند
قنداقه خونین چو نهادی بر خاک
تا پیش خدا، فرشتگانش بردند
محمد رضا سهرابی نژاد

لالایی!

آن طفل که بوی آب، بی تابش کرد
فواره خونِ گرم، سیرایش کرد
ناگاه ز سمتِ کوفه، تیری برخاست
لالایی گرم خواند و در خوابش کرد
زننده یاد سید محمد عباسیه کهن

دفترِ گل

در دفترِ گل، ورق ورق، گوهر بود
از اشک، سر انگشتِ نگاهم تر بود
چیزی که به من توانِ زاری می داد
قنداقه خون گرفته «اصغر» بود

۷. قربانی عشق؛ قاسم بن حسن علیه السلام

قربانی عشق

آن شاهدِ بزمِ دل که گلگون کفن است

از شهدِ وصالِ دوست، شیرین دهن است

در عرصه کربلای گلگونِ حسین

قربانی عشق، قاسم بن حسن است

محمود تازی (یاسر)

ص: ۵۳

سفیر آفتاب

سفیرِ خورشید

در کشورِ دل، امیرِ امید تویی

مشعلِ کِشِ جیشِ شیرِ توحید تویی

مانند سهیلِ سرخ در باغِ فلق

بر شبِ زدگان، سفیرِ خورشید تویی

سربه دار

دریا دلِ تک سوار، تنها شده بود

در عرصه گیر و دار، تنها شده بود

بر بامِ سیاه کوفه، چون مهرِ مُنیر

«مُسلم» - گُلِ سربه دار - تنها شده بود

احد ده بزرگی

۹. حُرِّ بن یزید ریاحی؛

آزاده عشق

شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرقِ یاری را

خوش بُرد به سر، طریق دین داری را

شد «حُرِّ» و درید پرده ظلمت را

شد مست و سرود شعر بیداری را

نادم آگاه

شد دامنش از شرم، پُر از لاله سرخ

سر زد ز گلوگاهِ دلش، ناله سرخ

آن نادمِ آگاهِ دلِ آزاده

چون قرصِ قمر، شکفت در هاله سرخ

احد ده بزرگی

قافله عشق (به یاد حُرِّ ریاحی)

مردی که طلایه دارِ توفان شده بود

بر قافله عشق، خروشان شده بود

فانوسِ دلش ز شعله توبه شکفت

می رفت و چو خورشید، فروزان شده بود

آن تشنه مهر، آبیاری شد و رفت
آن روح خزان زده، بهاری شد و رفت
آن «ابر سیه» که ره به خورشید گرفت
با شطُّ زلالِ توبه، جاری شد و رفت

محمد رضا سهرابی نژاد

شرمنده تو

می آمد و سر به زیر و شرمنده تو
با گریه اش آمیخت شکرخنده تو
«حُر» بود اسیر، تا امیری می کرد
آن لحظه، امیر شد که شد بنده تو

اسباب سرافرازی

از خویش تهی شد، از تو پُر شد ای دوست
یک قطره نبود بیش و دُر شد ای دوست
آن سر که ز شرمندگی افکند به زیر
اسباب سرافرازی «حُر» شد ای دوست

محمد علی مجاهدی

غسل در خون (نذر جناب عابسی)

عشق از حرمِ درون، برونش آورد
سرمست به عرصه جنونش آورد
عریان، بدنش کرد گه رزم، آن گه
خورشید صفت، برون ز خونش آورد

چرخ در خون!

در حجله خون، باده گُلگون می زد
لبخندِ جنون، به عقلِ مجنون می زد
از بهر رضای عشق و لیلای دلش
عریان شده بود و چرخ در خون می زد
احد ده بزرگی

عریان تر از این!؟

از شورِ تو پُر کون و مکان شد «عابسی»!
در سوگِ تو خون، دلِ جهان شد «عابسی»!
تن از تو و تو برهنه تر از تنِ خویش
عریان تر از این نمی تواند شد «عابسی»!

۱۱. غلام سپیدروی عاشورا!

جون

غلام آزاد (برای جناب «جون»)
چون گُل که فتد ز شاخه، بر خاک افتاد
در حالتِ خلسه، عشق را زد فریاد
عشق آمد و آن غلامِ آزاداندیش
سر بر سرِ زانویش نهاد و جان داد!

روسپید

ای عشق! چه خوش، مستِ امیدم کردی
با خنده زیر لب، شهیدم کردی
با آنکه چو شب، سیاه رو بودم من
از بوسه خویش، روسپیدم کردی
احد ده بزرگی

اشاره

کمالِ غیرت (پیام مادر برای «وهب» تازه داماد)

ای روح شرف، کمالِ غیرت، برخیز

آرامِ دلم، جلالِ عزت، برخیز

شیر اوژن گُردافکن، آزاده «وهب»

مپسند به خود ملالِ ذلت، برخیز

به عشق مولا

برخاست ز جا، سپند آسا برخاست

چون صاعقه با خروش و غوغا برخاست

آن حجله نشینِ گل، چنان بلبلِ مست

با ذکرِ اَحد به عشقِ مولا برخاست

رخصت

دلداده سینه چاکِ فرزانه عشق

دُردی کِشِ لب تشنه پیمانهِ عشق

رخصتِ طلبید و سَرِ خود را چون گُل

افکند به پای پیرِ میخانه عشق

احد ده بزرگی

۱. هفتاد و دو سوره

اشاره

سبوی کربلا

در محفلِ عاشقانِ فرزانه و مست

می گشت سبوی کربلا دست به دست

ناگاه ز خیلِ ناکسان، دستی پست

هفتاد و دو پیمانہ به یک سنگ شکست

محمد خلیل جمالی

در دشتِ عطش

گل پرورِ گل سرشت در دشتِ عطش

هفتاد و دو لاله کشت در دشتِ عطش

آن گاه به نامِ عشق، بر هر برگگی

خون نامه دل نوشت در دشتِ عطش

احد ده بزرگی

طواف

لب تشنه، به صحنِ آب کردند طواف

شوریده و با شتاب کردند طواف

بر نیزه، به گردِ خیمه خونِ خدا

هفتاد و دو آفتاب کردند طواف

محمد رضا شیرازی

سَرورِ آفتاب

هفتاد و دو سینه سرخ هجرت کردند

با سَرورِ آفتاب بیعت کردند

رفتند و به دریای ابد پیوستند

چون رود، به اصلِ خویش رجعت کردند

هفتاد و دو چشمه

شب، خونِ دلِ غروب را می نوشید

خورشید، به جنگِ شب، زره می پوشید

از خونِ شهیدانِ حسینی آن روز

هفتاد و دو چشمه، بر زمین می جوشید

روزبه فروتن پی

لب های وی از داغ حکایت می کرد؟

یا از عطشِ آب، روایت می کرد؟

ص: ۶۱

گویی که به عرشِ نیزه، از سوره عشق

هفتاد و دو آیه را تلاوت می کرد

عرشِ نی

خورشید بر این تیره مگاک افتاده است؟

یا بر سرِ نی، آن سرِ پاک افتاده است؟

بر عرشِ نی، از تلاوتِ او پیداست

هفتاد و دو سوره، روی خاک افتاده است

پنجه آفتاب

آن شب که فروغِ مه بر افلاک دمید

با حالتی آشفته و غمناک دمید

هفتاد و دو قرصِ ماه در آن دلِ شب

چون پنجه آفتاب، از خاک دمید!

هفتاد و دو خورشید

چون کرد نظر به قتل گاه، آن شب، ماه

تا صبح کشید از دل آه، آن شب، ماه

هفتاد و دو خورشید به خون غلتان را

حیرت زده می کرد نگاه، آن شب، ماه

صلای سرخ عشق

تا خیمه به خون زنند در یاری عشق

دادند صلاى سرخ بیداری عشق

در کرب و بلای عاشقان پرپر شد

هفتاد و دو لاله در هواداری عشق

غلام رضا مرادی

۲. شوقِ کربلا

بی آنکه کنی مرا صدا...

آزاد و سبک بال و رها می آیم

بی آنکه کنی مرا صدا می آیم

در قافله جا اگر نباشد، چون اشک

با پای برهنه، کربلا می آیم

محمد کامرانی اقدام

۳. تصویری از کربلا

قتل گاه

آمد به کنارِ قتل گاه و پرسید:

آیا تو برادرِ منی ای خورشید؟

من در عَجَبِ چگونه طاقت آورد

آن لحظه که رگ های تو را می بوسید

علی پورحسن آستانه

ذوالجناح

در معرکه عشق، دلیلی کردی

در حقِ خلیلِ حق، خلیلی کردی

گامی ات به فرش بود و گامی ات به عرش

نازم به سُمَت که جبرئیلی کردی

سپیده جاری

در قحطی گُل، هوا بهاری شده بود

در شَطِّ عطش، سپیده جاری شده بود

در لحظه پُرشورِ اذان گفتنِ او

انگار فضا پُر از فناری شده بود

روحِ حَرَمِ از حَرَمِ چو بیرون می رفت

ص: ۶۴

آه از دلِ خاکیان به گردون می رفت
آن غربتِ معصوم، خدا می داند
چون آمده بود و از حرم چون می رفت!

شیون

او بود و دو چشمِ اشکباری که می پرس
در بُهت و سکوت، شامِ تاری که می پرس
می رفت و صدای شیونِ مادرِ او
می گشت بلند از مزاری که می پرس

فاصله تو با من

می گفت دلِ یکدله تو با من
هم قافله شد سلسله تو با من!
خورشید من! ار نیست قیامت، ز چه رو
یک نیزه بُود فاصله تو با من؟
محمدعلی مجاهدی

محشور

آن قدر از این کرانه ها دور شدند
تا در نفسِ سپیده مستور شدند

در هیئتِ یک نسیمِ عاشورایی

این بود که با حسین محشور شدند

مصطفی محدثی خراسانی

ص: ۶۵

شامِ غریبان

امسال بنفشه را سیه پوش کنید

گل خنده عیش را فراموش کنید

در شامِ غریبانِ حسین بن علی

هر جا که بُود چراغ، خاموش کنید

عباس حداد کاشانی (حداد)

۵. هجرانی

عزای عشق

گلگونه آفتاب، در هم از چیست؟

پشتِ فلک و قامتِ مه، خم از چیست؟

گر نیست عزای عشق برپا، ای عقل

پُر شور، چو روزِ حشر، عالم از چیست؟

احد ده بزرگی

مُرید

من اشکِ به خون تپیده ام یا مولا!

از چشمِ غمت، چکیده ام یا مولا!

دانی که چرا مُریدِ راهت شده ام؟

از بس که یزید دیده ام یا مولا!

علی رضا دهقانیان

پرواز واژه ها

ای چشم، بیار، باغِ آهم گُل کرد

جان، شعله کشید، داغِ آهم گُل کرد

پروانه واژه ها به پرواز آید!

در خلوتِ غم، چراغِ آهم گُل کرد

غلام رضا رحمدل

ص: ۶۷

طُرفه صدای عشق

در کوچه دل، صدای پا می شنوم

آواز نگار آشنا می شنوم

این طُرفه صدایی که مرا می خواند

از نای شهید کربلا می شنوم

احمد رضا زارعی

ساحلِ داغ

من ماندم و داغی که مرا خواهد سوخت

در سینه، چراغی که مرا خواهد سوخت

در ساحلِ آرامِ شبی توفانی

اندیشه باغی که مرا خواهد سوخت

سید علی شفیعی

این سوگ...

این سوگ که زخم را شکوفا کرده است

سوگی است که پُشتِ کوه را تا کرده است

چندی است زمین و آسمان خون رنگ است

یعنی که: جهان، تعزیه برپا کرده است

تعبیر سرخ

گفتم که: سرت؟ گفت: سپردیم به دوست

گفتم که: دلت؟ گفت: دلم همراه اوست

ص: ۶۸

در خلوتِ خونینِ شفقِ پَر زرد و گفت:

جان دادن و پیمان نشکستن نیکوست

حیب الله بخشوده

ص: ۶۹

۱. امیری، وحید، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۷۵)، تهران، انتشارات کتاب نیستان چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲. براتی پور، عباس، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۲۴)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳. پورحسن آستانه، علی، مضراب مژگان، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر، شماره ۱۴۸)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۴. رحمدل، غلام رضا، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۶۶)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۵. رنجکش، یونس، ... خاکستری... (مجموعه شعر)، انتشارات نسیم شمال، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۶. سنجری، محمود، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۱۳)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۷. سهرابی نژاد، محمدرضا، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۲۲)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۸. شاهرخی، محمود، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۲۱)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۹. عبدالملکیان، محمدرضا، رباعی امروز، تهران، انتشارات برگ، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۱۰. فروتن پی، روزبه، ترنم دل (مجموعه رباعی)، تهران، نشر شریف، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۱۱. گلمرادی، شیرین علی، آینه در کربلاست (گزیده شعرهای عاشورایی)، تهران، انتشارات اهل قلم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۲. -----، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۳۶)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۳. مجاهدی (پروانه)، محمدعلی، بال سرخ قنوت (مجموعه شعر عاشورایی)، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۴. -----، شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، نشر پیک جلال، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱۵. محدثی خراسانی، مصطفی، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۴۶)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۶. محقق، جواد، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۷۸)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۷. نبی زاده، هاشم، ستاره باران (مجموعه رباعی)، مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۱۸. هراتی، سلمان، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر شماره ۲)، تهران، انتشارات کتاب نیستان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

نشریه

اشارات، گلبرگ، کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی، اطلاعات، جوانان امروز، اطلاعات هفتگی، مجله شعر و... .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

